**درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری**

**بحث: زکات**

**14011126**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

صحبت در سند روایت شرایع دین بود، عرض شد که اعمش با توجه به این که عامه او را، با وجود تشیعش خیلی مدح‌های فوق العاده در موردش کردند به نظر می‌رسد که در وثاقتش نباید تردید کرد. و مجموع روایت‌هایی که اعمش دارد به نظر می‌رسد اعمش امامی صحیح المذهب هست ولی تقیه می‌کرده. و مذهب خودش را در میان عامه مطرح نمی‌کرده و به همین جهت توانسته آن موقعیت خاص را در میان عامه پیدا بکند و این هم از اعقل بودنش بوده. اینجا یک روایت، این استدلالی که ما کردیم برای اثبات این که امامی ثقه است در واقع اعمش ممکن است یک استدلال دیگری شخصی بکند به این روایت امالی صدوق مجلس ۵۷، حدیث ۱۲ تمسک کند. این روایت این هست.

«جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْرُورٍ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ قَالَ حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَامِرٍ عَنْ عَمِّهِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَامِرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ مِهْرَانَ عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَا عَلِيُّ أَنْتَ‏ أَخِي‏ وَ أَنَا أَخُوكَ‏ يَا عَلِيُّ أَنْتَ مِنِّي وَ أَنَا مِنْكَ يَا عَلِيُّ أَنْتَ وَصِيِّي وَ خَلِيفَتِي وَ حُجَّةُ اللَّهِ عَلَى أُمَّتِي بَعْدِي لَقَدْ سَعِدَ مَنْ تَوَلَّاكَ وَ شَقِيَ مَنْ عَادَاكَ.»

بگوییم که بنابر تحقیق که مشایخ محمد بن ابی عمیر امامی ثقه هستند به این روایت تمسک بشود. ولی به نظر می‌رسد برای وثاقت خوب است به این روایت تمسک بشود، عیب ندارد. ولی برای امامی بودن مشکل هست به این روایت تمسک بشود. چون ما در جای خودش یک مشکلی در مورد روایت ابن ابی عمیر از مالک بن انس هست. ابن ابی عمیر از مالک بن انس یک روایتی دارد و این روایات را، آن لا یروون و لا یرسلون الا عن ثقه در بحثش حاج آقا مفصل توضیح دادند که مراد از ثقه در این عبارت امامی صدوق است. مالک بن انس که امامی بودنش معلوم است که مالک رئیس فرقۀ مالکیه است، امامی نیست پس چجوری ابن ابی عمیر ازش روایت کرده؟ و با آن قاعده چجوری سازگار هست؟ این یک مطلب. در مورد مالک بن انس یک مشکل دیگری هم وجود دارد، آن مشکل این است که در عبارتی در رجال کشی وارد شده که از ابن ابی عمیر سؤال می‌کنند که تو مشایخ عامه را درک کردی؟ چطور از اینها سماع روایت نکردی؟ می‌گوید نه من سماع روایت هم کردم از اینها، ولی چون دیدم که بعضی از خاصه‌ای که از عامه سماع کردند بین روایت‌های خاصه و عامه قاتی کردند اینها را به همدیگر، من دیگر به آن روایت‌هایی که از عامه بوده اعتنا نکردم. اقبلتُ روایت‌هایی که از خاصه بوده. این چجوری با این عبارت سازگار هست؟ ما آنجا در مورد روایت ابن ابی عمیر عن مالک بن انس این را تذکر دادیم، آن این است این که ابن ابی عمیر می‌گوید لا یروون و لا یرسلون الا عن ثقة مراد در روایتی هست که اطمینان به صدورش حاصل نشده باشد. در اخبار آحاد، در خبر واحد. و الا اگر یک روایتی ولو به قرائن خاصی اطمینان به صدورش حاصل شده باشد اینها را نمی‌خواهد بگوید که ایشان نقل نمی‌کند روایت‌های مطمئن الصدور. و روایت‌های مالک بن انس آن روایت‌ها اطمینان به صدورش حاصل می‌شود به دلیل این که روایت‌هایش در فضائل اهل بیت در مورد فضائل امام صادق و در مورد اینهاست، اینها با توجه به شرایطی که مالک بن انس داشته اینها اطمینان به صدورش حاصل می‌شود. من با تقریب‌های مختلف همین بیان را آنجا توضیح دادیم که این منافات با قاعدۀ لا یروون و لا یرسلون الا عن ثقه ندارد.

شاگرد: اطمینان به مضمون هم همین است؟

استاد: اطمینان به صدور این روایت از معصوم علیه السلام است. اطمینان به مضون اگر به این معنا باشد فرض کنید یک کسی نقل بکند از امام صادق که امام صادق گفتند العدل حسنٌ. بله العدل حسن هست ولی آیا امام صادق این مطلب را فرموده یا نفرموده؟ آن که مجرد این که یک مطلبی مسلم باشد این معنایش صدور نیست. نه این که امام صادق این مطلب را فرموده باشند و امثال اینها. و آن در مورد مالک بن انس با توجه به ویژگی‌هایی که هست این اطمینان به صدور حاصل می‌شود. شبیه همین در همینجا هست. آن این است که فرض کنید سلیمان بن مهران مثلا سنی باشد. ولی علی ای تقدیر جزء راویان بسیار مورد اطمینان اهل تسنن است. اگر هم سنی باشد یک کسی هست که جزء ائمۀ حدیث اهل تسنن هست. ائمۀ حدیث اهل تسنن یک همچین روایتی بخواهند نقل کنند که متنش می‌بینید که یک همچین متنی هست اینها اطمینان به صدور این روایت حاصل می‌شود که الفضل ما شهدت به الاعداء و امثال اینها. این این مطلب.

یک مشکل دیگری آنجا وجود دارد در روایت ابن ابی عمیر عن مالک عرض کردم مشکل این هست که این را با حرف ابن ابی عمیر که می‌گوید من از عامه نقل نمی‌کند آنها را چجوری سازگار هست؟ آن می‌گوید که من، در پاسخ حالا عین عبارت چیز الآن یادم نیست، عبارت ابن ابی عمیر از عبارت آن چیزی که استفاده می‌شود این نیست که ابن ابی عمیر روایاتی که ثقات عامه از آن عبارت از ائمۀ ما نقل می‌کنند را نقل نمی‌کند. بحث سر روایت‌های عامی است روایتی که سکونی از امام صادق نقل می‌کند روایت عامی نیست، روایت امام صادق است. بحثش این است که روایت‌های روات عامه را که به ائمۀ ما منتهی نمی‌شوند به عنوان سندهای عامی تلقی می‌شوند اینها را نقل نمی‌کند.

شاگرد: قال ابو محمد فضل بن شاذان سأل ابی رضی الله ؟؟؟ فقال له ان ؟؟؟ شیخ العامه و کیف لم تسمع منهم فقال قد سمعتُ منهم ؟؟؟ رأیت کثیرا من اصحابنا قد سمعوا علم العامه و علم الخاصة فاختلف علیهم حتی کانوا یروون حدیث العامه عن الخاصة و حدیث الخاصة عن العامة فترفت ان یختلف علی فترکت ذلک ؟؟؟

استاد: می‌گوید من علم عامه و علم خاصه را با هم می‌خواستم قاتی نشود. این روایتی که از امام خاصه است علم الخاصة است، حدیث الخاصة است. حدیث العامه نیست. حدیث العامه حدیثی هست که از طریق خودشان روایاتشان از پیغمبر مثلاً نقل می‌کنند و الا آن چیزی که روات ثقاة عامه از ائمۀ ما نقل می‌کنند این علم الخاصه است، بنابراین این منافاتی با این ندارد که این ابن ابی عمیر را نقل کند. البته دلیل بر وثاقت هست، یعنی این را روایت امام صادق می‌دانسته. این خب عرض کردم در مورد ابن ابی عمیر به خاطر قرائن خاصی که وجود داشته این که این روایت خاص مورد اعتماد هست آن را می‌شود استفاده کرد. در مورد سلیمان بن مهران هم این روایت خاصی که مورد اعتماد هست این را ازش استفاده می‌شود کأنّ این روایت، روایت امام صادق تلقی می‌کرده.

شاگرد: یک جوری نیست مثلاً ابن ابی عمیر می‌خواسته در صدد این بوده که می‌خواسته مضامین مثلاً عبد الله بن عمر یا مثلا اینهایی که خود اهل سنت، ثواب و اینها

استاد: آنهایی که از پیغمبر نقل می‌کنند نه آنی که آخرش. علم خاصه و علم عامه فرقش این است. علم عامه علمی هست که از طرق عامه از پیغمبر است، علم خاصه، علم ائمۀ ماست. علمی است که از طریق ائمۀ ما از پیغمبر نقل شده. همۀ اینها علم پیغمبر است نهایتاً. ولی یکی‌اش از طریق خاصه به پیغمبر منتهی می‌شود یعنی ائمۀ ما یکی از طریق عامه. می‌گوید من نمی‌خواهم آن علم‌هایی که از طریق عامه هست از پیغمبر نقل شده آنها را ذکر کنم.

شاگرد: چه فرقی می‌کند حالا از امام صادق

استاد: می‌گوید قاتی می‌شود همین‌ها. اینها با همدیگر نمی‌خواهد قاتی کنید.

شاگرد: حالا مثلاً پیامبر و امام صادق

استاد: نه بحث این است که آن رواتی که آنها هستند این نقلیات عامه از چیز اینقدر اعتبار ندارد. ولو از پیغمبر باشد، اینقدر اعتبار ندارد. چون نقلیات عامه از پیغمبر قبول نداشتند. منافاتی با این ندارد. به هر حال آن علم العامه است این علم الخاصه است. اینها با همدیگر فرق دارند. و به هر حال این عبارت منافات با روایت مالک. بنابراین این روایت محمد بن ابی عمیر عن سلیمان بن مهران عن الصادق جعفر بن محمد این علم الخاصة تلقی می‌شود، حدیث الخاصة تلقی می‌شود. بنابراین این منافاتی با کلام ابن ابی عمیر ندارد. البته عرض کردم موثق بودن سلیمان بن مهران در خصوص این روایت را می‌شود اثبات کرد، ولی حتی کلی‌اش را هم نمی‌شود اثبات کرد. با این عبارت. چون این عبارت خصوصیات خاص دارد، یعنی روایت ویژگی دارد که ما می‌دانیم سلیمان بن مهران اگر هم عامی باشد در خصوص این روایت.

شاگرد: وفات سلیمان اعمش که سال ۱۰۸ است روایت‌هایش را که ابن ابی عمیر از حضرت صادق را عن تأمل می‌دانستید این را مشکل نمی‌دانید؟

استاد: این که محمد بن ابی عمیر تاریخ ۱۴۸ را درک کرده. محمد بن ابی عمیر در نقلیاتش هست می‌گوید کان اسن من یونس. یونس در تاریخ ولادتش گفتند در زمان هشام بن عبد الملک به دنیا آمده. وُلِدَ فی آخر حکومت که ۱۲۵ است. بنابراین ابن ابی عمیر که اسن از او باشد فرض کن ممکن است مثلاً ۱۲۰ متولد باشد. البته از امام صادق از قرائنی پیداست امام صادق را درک کرده، ولو روایت نکرده. ابن ابی عمیر این که ما بگوییم از سلیمان بن مهران روایت نکرده باشد خیلی اثبات روشنی نیست. بلکه اگر قرائن دیگری نداشتیم و این جوابی که نداشتیم را خواستیم بگوییم، برای حل آن مشکلی که ابن ابی عمیر عن سلیمان بن مهران روایت چطور کرده منهای این جهت، اگر این جواب را پاسخ را کافی نداستیم می‌گفتیم با توجه به این که ابن ابی عمیر عن سلیمان بن مهران معلوم نیست روایت کرده باشد، ثابت نیست این که مشایخ ابن ابی عمیر باید همه‌شان امامی ثقه باشند مثلاً این را قرینه قرار بدهیم پس سلیمان بن مهران اگر مثلاً از همۀ این جهات بگذریم نوبت به این می‌رسد که بگوییم سقطی رخ داده. آن در مرحلۀ آخر آخر.

شاگرد: احتمال دادیم که تصحیف سماعة بن مهران باشد

استاد: این هم نکته‌ای است بله درست است. این احتمالش احتمال قابل توجهی است. چون سلیمان و سماعة از جهت نگارشی خیلی شبیه هم هستند. به مجرد همین یک روایت مشکل هست روایت ابن ابی عمیر عن سلیمان بن مهران را بتوانیم اثبات کنیم. بله این درست است. حالا علی ای تقدیر غرضم این هست که اگر به فرض از بحث‌های تحریف و اینها بگذریم این روایت مشکل، نه اثبات وثاقت کلی سلیمان بن مهران اعمش از این روایت می‌شود نه اثبات امامی بودن سلیمان بن مهران از این روایت می‌شود و نه. بله این که در خصوص این روایت، ابن ابی عمیر روایت را مورد اعتماد می‌دانسته، معتمد می‌دانسته این استفاده می‌شود و این چیز خیلی مهمی هم نیست. این قسمت مربوط به سلیمان بن مهران.

اما راوی اعمش ابو معاویه است. ابو معاویه محمد بن خازم ابو معاویة الضریر هست. این در کتاب‌های ما توثیقی امثال اینها در موردش نیست. ولی من فکر می‌کنم می‌شود مجموعاً ابو معاویة را توثیق کرد. با توجه به این نکته که عامه یک سری‌شان نسبت به مذهب ابو معاویة فحشش داده، البته شیعه نیست، به عنوان شیعه چیز نکردند. ولی فحشش دادند در ضمن فحش دادن گفتند ثقه است. و گفتند مُرجئی ثقه بوده. و من فکر کنم بشود کسی که نسبت به کسی که، حالا من عبارت‌هایی که در موردش هست می‌خوانم، عبارت‌هایی که نشانگر این است که به هر حال این را موثقین با وجودی که از جهت مذهب فحشش می‌دهند ولی با این حال توثیق می‌کنند به نظرم کافی باشد که آدم اطمینان کند که این به هر حال یک اتقانی داشته که با وجودی که فحشش هم می‌دهند پذیرفتند. در تهذیب الکمال از عجلی نقل می‌کند قال العجلی کوفیٌّ ثقة و کان یری الارجاع و کان لیّن القول یعنی فیه. من درست نفهمیدم کان لیّن القول یعنی فیه یعنی چی؟ احتمال می‌دهم می‌گوید یعنی جزء مرجئۀ خیلی غلیظ و شدید نیست، یعنی در ارجاء هم ملایم بوده خیلی ارجاء ملایمی احتمالاً این است. ولی نمی‌دانم همین هست، چون حالا بعضی‌ها تعبیرات دیگری کردند یک کمی این تفسیری که ما بر لیّن القول می‌کنیم شاید یک کمی زیر سؤال ببرد. ولی به هر حال عبارت این است دیگر.

قال یعقوب بن شیبة کان من الثقاة و ربما یدلس و کان یری الارجاع. کان من الثقاة و کان یری الارجاء را دارد. و قال ابو عبید الاحمری عن ابی داود کان مرجئاً و قال فی موضعٍ آخر ابو معاویة رئیس المرجئة بالکوفة. نمی‌دانم قال فی موضع الآخر مراد ابی داود است یا ابو عبید الآجری است. ظاهر عبارت مراد ابی داود است. ولی حالا مراجعه نکردم ببینم آن شاهدی بر این که صریحاً این عبارت مال ابو داود هست یا نه؟ نیاز به مراجعه داشت مراجعه نکردم. بعد دارد ذکره ابن حبان فی کتاب الثقاة و قال کان حافظا متقنا لکنه کان مرجئا خبیثا. دیگر با این ... محکم مرجئاً خبیثا بعد گفته کان حافظاً متقنا. این به نظرم می‌شود مجموعاً از این چیزها وثاقت این راوی را، البته عامی است ولی وثاقتش را می‌شود اثبات کرد. حالا کسی این مقدارها ازش اعتماد بکند دیگر همین مقدار است دیگر، بیشتر از این چیزی ندارد. البته در سند یک تمیم بن بهلول هست که من نتوانستم، نفهمیدم اوّلاً عامی است، خاصه است و خیلی تشخیص ندادم.

بکر بن عبد الله بن حبیب هست. بکر بن عبد الله بن حبیب ظاهراً از خاصه است، نجاشی در رجالش آورده، صفحۀ ۱۰۹، رقم ۲۷۷. رجال نجاشی برای مصنّف شیعه است. کسانی که شیعه هستند و ذکر شخص در رجال شیعه و فهرست شیخ طوسی اینها برای اثبات صحت مذهب راوی کافی هست. البته نجاشی در موردش می‌گوید یعرف و ینکر. یعرف و ینکر معمولاً در جایی که متن‌شناسی می‌کردند می‌گفتند بعضی حدیث‌هایش خوب است، بعضی حدیث‌هایش بد است، یعرف و ینکر یعنی به هر حال با بررسی که در احادیثش کردیم هم احادیث خوب ازش دیدیم هم احادیث بد. اینها یعرف و ینکر براساس متن‌شناسی انجام می‌شده و روی همین جهت تضعیف قابل اعتمادی نیست. ولی از آن طرف قرینۀ بر وثاقتش من پیدا نکردم که بشود توثیق کرد. این است که بکر بن عبد الله بن حبیب هم ظاهراً امامی غیر متضح الحال است.

قبلی‌اش هم ابی العباس احمد بن یحیی بن زکریا القطان. که آن هم نفهمیدم امامی است، غیر امامی است، چی است. آن هم برایم قابل تشخیص نبود. اوّل سند، شش نفر روایت کردند. که از این شش نفر، نفر اوّلش احمد بن محمد بن هیثم العجلی توثیق صریح دارد، امامی ثقه است، نجاشی پسرش را، حسن بن احمد بن محمد بن هیثم عجلی را ترجمه کرده و گفته ثقة من وجوه اصحابنا و ابوه و جده ثقة و هم من اهل الری جاور فی آخر عمره فی الکوفه و رأیته بها نجاشی. نجاشی پسرش را دیده، پسر آن حسن را دیده. منافات ندارد که پسر شاگردهای شیخ صدوق را نجاشی دیده باشد. چون فرض کن مشایخ شیخ صدوق می‌توانند مثلاً تا حدود، راحت تا ۳۵۰، ۳۶۰ زنده باشند. خب پسرهایش هم ۳۰ سال بعدش زنده باشد ۳۹۰ خیلی راحت است زنده بودن پسر مشایخش تا زمانی که نجاشی آن را دیده باشد فقط، آن هم فقط بحث دیدن باشد. این نفر اوّل.

نفر بعدی احمد بن حسن قطان هست. احمد بن حسن قطان، صدوق یک جا در موردش تعبیر می‌کند شیخٌ لاهل الحدیث یقال له احمد بن حسن القطان. یک جای دیگر شیخٌ کبیر لاصحاب الحدیث تعبیر می‌کند. اینها در این که در اثبات وثاقتش می‌کند. ولی این که عامی بوده، خاصه بوده، این را من نفهمیدم. علی ای تقدیر اگر خاصه هم باشد، خاصه‌ای بوده که مورد توجه عامه بوده، اصحاب الحدیث عمدتاً مراد عامه است. اصحاب الحدیث مراد شیعه نیست. این است که این احمد بن حسن قطان مذهبش را نفهمیدم مذهبش چی است ولی در وثاقتش این تعبیرات نجاشی در اثبات وثاقتش تعبیرات شیخ صدوق به نظر کافی می‌آید. علاوه بر این که جزء مشایخ اصلی شیخ صدوق هم هست این احمد بن حسن قطان. و این است که در برنامۀ اگر دیده باشید در موردش نوشته شده که لم یتضح مذهبه و امثال اینها. البته یک نکته‌ای اینجا دارد، نکته را بعد عرض می‌کنم. مطلبی که شش نفر نقل می‌کنند این اطمینان صدقش حاصل می‌شود. بنابراین اثبات وثاقت تک تک اینها ما نیازی نداریم. حالا بعضی‌هایشان هم بشود اثبات کرد علی بن عبد الله ورّاق را به نظرم توثیق دارد. الآن یادم رفته علی بن عبد الله ورّاق. ولی بالأخره آنهایش را خیلی مهم نیست در تک تکش بخواهیم بحث بکنیم.

شاگرد: آن جاهایی که شش نفر مثلاً هستند دلیل نمی‌شود که اینها شیخ اجازه هستند؟

استاد: نه آن هم دلیل نیست الزاماً. الزاماً شیخ اجازه بودن. خیلی وقت‌ها شیخ اجازه هستند ولی اثبات خیلی روشن این که اینها نوعاً طریق به کتب هستند که همان اجازه است. حالا کتاب کدام یک از اینها ابو العباس احمد بن یحیی بن زکریای قطان را، حالا نفر بعدی، کدامشان است، طریق بکر بن عبد الله بن حبیب هستند. نوعاً همینجور است، ولی نه دلیل قاطع. مطلبی که می‌فرمایید درست هست. ولی در حد یک، به هر حال اگر کسی.

شاگرد: شیخ صدوق نسبت به محمد بن جعفر اسدی هم، آن هم باز ۴، ۵ تا شیخ اهل ری دارد. گاهی دو تایشان را ذکر می‌کند، گاهی اوقات سه تایش را، گاهی اوقات ۴ تایش را، گاهی اوقات ۵ تایشان را.

استاد: بله، آنها همینجور است، این یک ویژگی دارد که آن ویژگی مانع از استظهار این مطلب هست. آن این است که یک روایت مفصل است، شرایع الدین. ممکن است هر ۶ نفر این روایت شرایع الدین را نقل کرده باشند. به خاطر خصوصیتی که این روایت دارد. به نحو سماع باشد. روی این جهت این روایت همه‌شان عنایت داشتند که این روایت را نقل کنند. هر کدامشان مثلاً شیخ صدوق رفته پیششان، کل این روایت از اوّل. چون روایت خاصی است، روایت ویژه‌ای دارد. این است که به طور متعارف مثلاً اینجور چیزها طریق به کتب است. ولی در خصوص این این گیر وجود دارد. البته این هم مظنون من هست که آن هم طریق به کتاب هست. مثلاً کتاب احمد بن یحیی زکریای قطان یا بکر بن عبد الله حبیب. حالا اینها را نمی‌دانم. بکر بن عبد الله بن حبیب که صاحب کتاب است. در نجاشی کتاب به او نسبت داده. حالا تمیم بن بهلول اینها را نمی‌دانم. ولی ممکن است اینها طریق به کتاب بکر بن عبد الله بن حبیب باشند.

شاگرد: در مورد احمد بن حسن قطان بود

استاد: یک نکته‌ای عرض می‌کنم. آخر اینها یک کلمۀ رضی الله عنهم وارد شده. این کلمۀ رضی الله عنهم کلمۀ ترّضی در چیز امامیه به غیر شیعه و امامی ترّضی نمی‌کردند. و ممکن است شخصی به این رضی الله عنهم قرینه قرار بدهد برای این که کل اینها امامی هستند. در مورد رضی الله عنهم به نظرم از جهت صغروی مطلب همینجور است که یعنی دلالت بر امامی بودن کسی که با رضی الله عنهم تعبیر کردند هست. ولی مشکل قضیه این هست که آیا واقعاً به این رضی الله عنهم‌هایی که در نسخ ما هست چقدر می‌شود اعتماد کرد؟ بحث عبارت‌های ترضّی. احمد بن حسن قطان مثلاً در موارد مختلف ما ببینیم رضی الله عنه تعبیر شده ازش خب آن این که حالا یک جایش مثلاً نساخ اضافه کرده باشند دو جایش نساخ اضافه کرده باشند، ولی این که این مجموعۀ زیاد همۀ این موارد را نساخ اضافه کرده باشند بعید است، آن که آدم مطمئن می‌شود که مراد نساخ اضافه کردند. ولی در اینجور مواردی که، در یک مورد فقط یک کلمۀ رضی الله وارد شده این احتمال این که اینها روات اضافه کردند کاملاً هست. عرض کردم شاید یک موقعی در همین درس هم عرض کردم یک نسخه‌ای از استبصار که نسخۀ ابن المشهدی هست. این نسخه تکه‌های‌اش در یک کتابخانۀ شوشتری بوده، تکه‌های مختلف این نسخۀ ابن مشهدی، الآن هم هست. حاج آقا نسخۀ خودشان از استبصار با این نسخه مقابله کردند. این نسخه از روی یک نسخه نوشته شده بعداً با نسخۀ اصل شیخ مقابله شده. خیلی جاها علیه السلام‌هایی که بعد از نام معصوم هست در مقابله خط خورده شده. این عبارت‌ها، مقید نبودند حتماً این علیه السلام‌ها را ذکر بکنند. و این است که این رضی الله عنهم‌ها را باید مراجعه کرد. اگر نسخ خطی خصال همه‌شان متفق بر این مطلب رضی الله عنهم باشد خب خوب است. ولی این نسخۀ چاپی، نسخۀ چاپی فرض کن اختلاف نسخه در اینجور چیزها را هیچ به عنایت ندارد که حتماً ضبط کند. آن است که صغرویاً باید دقت کرد، باید مراجعه کرد. من به نظرم در این تحیات. من خودم کامل الزیارات را که یک موقعی تصحیح می‌کردم به خصوص در مورد تحیات معصومین علیهم السلام، و حتی غیر معصومین، و تعبیراتی که در مورد خداوند سبحان وارد می‌شود. نسخ اینقدر اختلاف داشت، الله یکی جل جلاله، یکی عظم نواله، یکی سبحانه و تعالی، یکی تعالی خالی. همین‌جور، اصلاً اینقدر عبارت‌های، هر نسخه‌ای یک جور اینها را تعبیر می‌کرد. دیده بود این تعبیرات برای نساخ است، خیلی قابل اعتماد نبود. این است که این تعبیرات تحیات قابل اعتماد نیست مگر در یکی از این چند مورد. جایی که نسخ خطی متعدد که شجرۀ چیزهایشان هم مختلف باشد همه اتفاق داشته باشند بر یک تعبیر، خب این قابل اعتماد است.

نکتۀ دوم، تعبیرش، تعبیر خاص باشد. مثلاً در فهرست شیخ طوسی اسم سید مرتضی که می‌آید یک تحیات خاص دارد، ازد الله ایامه و شوکتک، تعبیرات ویژه، تعبیراتی که هر راوی این تعبیرات را نمی‌کند. این پیداست ویژگی خاص دارد. اینجور تعبیرات خاص. یا مکرر در جاهای مختلف باشد. فرض کنید ما کلمۀ رحم الله را در یک مورد ممکن است نتوانیم به آن اعتماد کنیم. چون ممکن است نساخ آورده باشند. ولی اگر می‌بینیم در همه جا رحم الله هست. ۵۰ جا، ۶۰ جا رحم الله هست، رضی الله عنه، امثال اینها هست. اینها مشکل است که ما بگوییم همۀ اینها را نساخ اضافه کردند.

شاگرد: همان شرط اوّل؟

استاد: نه، دو چیز هست.یک بحث این است که نسخ مختلف، بحث مواردی که فرض کنید ابی رضی الله عنه. بعد از کلمۀ ابی در کتب صدوق همه جا رضی الله عنه هست. دیگر لازم نیست نسخ خطی مراجعه کنید. نسخ هم مراجعه نکنید آدم مطمئن است حالا ۵ جایش ناسخ اضافه کرده باشد، ۵۰۰ جایش را اضافه نکرده.

شاگرد: چون اینها کار نسخه‌ای رویش نشده بود.

استاد: نه، ولو کار نسخه‌ای هم نشده باشد. ولی ابی رضی الله عنه را آدم مطمئن است که ایشان رضی الله عنه در موردش گفته، فی الجمله. همین را دارم می‌گویم. می‌گویم یا به جهت تکررش آدم مطمئن می‌شود که فی الجمله بعضی از این موارد صادق، لازم نیست به این مخطوطات مراجعه کند، یک. دوم این که با مراجعۀ به مخطوطات مختلف مطمئن می‌شود که در خصوص این مورد حتماً این وجود دارد. دو، یا به خاطر کیفیت ترضّی، یعنی آن دعای تحیت. تحیتی که هست از جهت مدلش، مدلی است که این کار نساخ نیست. یکی از این سه مورد می‌شود صغرویاً اعتماد کرد.

اما بحث کبروی یک اشارۀ اجمالی بکنم، به نظر می‌رسد رضی الله عنه و امثال اینها دلالت بر صحت مذهب شخص دارد. حالا اینجا خصوصاً رضی الله عنهم هم، یکی از مشکلاتی که اینجا وجود دارد من احتمال می‌دهم رضی الله عنهم اصلاً رضی الله عنه باشد. فقط برای راوی اخیر است تعبیر رضی الله عنه کرده، باید دید همۀ نسخ. چون خیلی وقت‌ها کلمۀ چیز را با رمز می‌گرفتند، «ر ض» که ممکن است رضی الله عنه باشد ممکن است رضی الله عنهم آورده باشند. یکی از مکافات‌هایی که در بعضی از نسخ چاپی وجود دارد تبدیل رموز و اختصارات به عبارت‌های واضح است. و بعد در این تبدیل‌ها گاهی اوقات اشتباهات فاحش شده. در این کتابی هست برای شیخ بهایی، برای حبل المتین است چی است، یکی از این کتاب‌های شیخ بهایی اوّلش یک سری سلسلۀ سند دارد آن سلسلۀ سند «حا» در آن به کار برده. کلمۀ «حا» متعارفاً رمز دو چیز هست. یکی رمز حدیث هست، به جای الحدیث «حا» می‌گذاشتند. یکی «حا» رمز تحویل است. سندی که چند تا سند داشته حیلوله، «حا» حیلوله می‌گویند. آن بنده خدایی که چاپ کرده رمز حیلوله را نمی‌دانسته، «حا» را به «الحدیث» تبدیل کرده. عبارت بی معنا شده. «حا»، «حا»ی حیلوله هست و آن را اینجوری تبدیل کرده. این تبدیلات خیلی کار بدی است. حالا مؤلف اینجوری تعبیر کرده، خب باید همان حفظ بشود دیگر. حالا ما خوشمان نمی‌آید این معنا ندارد که اینجور تبدیلات واضح کردن، این واضح کردن کار ما نیست. مؤلف اینجوری خوشش آمده خب آنجوری باید بنویسیم دیگر. الآن یکی از مکافات‌هایی که بعضی کتاب‌ها هست مثلاً جامع الرواة سرتاسرش رمز است. و یکی از مشکلات اگر مرحوم آقای شعرانی این کتاب را نظارت بر تصحیحش نداشتند خیلی وقت این کتاب را اشخاص دیگر خیلی وقت‌ها نمی‌توانستند رمز را از غیر رمز تشخیص بدهند. ایشان این همت را گماشت با وجودی که شأنش هم در این نبود که کار تصحیح نسخه‌ای بکند. ولی اخلاصی که ایشان داشت منشأ این بود که این کار را داشت. البته بعضی جاها هم اشتباه کرده، بعضی رمزها را نتوانسته تشخیص بدهد و امثال اینها. ولی به هر حال آن کاری که به کل جامع الرواة ایشان رمزهایش را تشخیص داده خیلی کار فوق العاده‌ای بوده. این است که عرض کنم در رضی الله عنهم یکی از مشکلاتش هم این هست خصوص رضی الله عنهم که ممکن است «رض» بوده، «رض» رمز «رضی الله عنه» است، و «رضی الله عنهم» هر دویش. و اینجا مراد رضی الله عنه باشد، به این علی بن عبد الله وراق مثلاً برگردد. این است که کلمۀ رضی الله عنهم این مشکل صغروی دارد. اما مشکل کبروی‌اش در اثبات صحت مذهب به نظر می‌رسد رضی الله عنهم خوب است ولی اثبات وثاقت راوی با رضی الله عنهم ولو مکررا هم ذکر بشود مشکل است. ببینید رضی الله عنهم یعنی من دعا می‌کنم در حق این راوی. چرا مقید هستم؟ اوّلاً خود این دعا که دال بر این نیست که آن طرف باید ثقه باشد، انسان به غیر ثقه هم می‌تواند دعا کند. این مانعی ندارد. این که ما بگوییم خارجاً فقط به آدم‌های ثقه رضی الله عنه تعبیر می‌کردیم، رحمه الله تعبیر می‌کردیم این خیلی روشن نیست. آن چیزی که هست خیلی وقت‌ها این تقید به این. اوّلاً یک جا نقل کردن که هیچ. آن چیزی که ممکن است تصور بشود دلالت بر وثاقت دارد تقید به دعا کردن است. تقید به دعا کردن گاهی اوقات ممکن است به خاطر حقی که آن بنده خدا به گردن انسان دارد. من دیدم حاج آقا هر وقت از مرحوم دکتر مدرسی یاد می‌کنند خیلی با احترام، مرحوم دکتر مدرسی را خیلی. بعد یک موقعی تعبیر می‌کردند ایشان حق حیات به گردن من دارد. می‌گفتند من بچه بودم مریض بودم، دکترهای سنتی ما را برده بودند. گفتند این داروهای تلخ بد مزه به ما می‌دادند ما هر چی هم می‌خوردیم فایده نمی‌کرد و روز به روز بدتر می‌شدیم. از وقتی که رفتیم پیش دکتر مدرسی تشخیص داد، داروها را که داد روز به روز حال ما بهتر می‌شد. و این شاید اگر دکتر مدرسی نبود به حسب ظاهر ما تلف می‌شدیم آن بیماری که ما داشتیم چون درست تشخیص نمی‌دادند و همه‌اش حال ما بد می‌شد. این که حاج آقا مثلاً مقید باشد از دکتر مدرسی تعریف کند، بگوید خدا رحمتش کند. به خاطر حقی که به گردنشان دارد در مقام ادای آن حق مقید است بگوید خدا رحمتش کند، مرحوم بگوید امثال اینها. اینها معنایش این نیست که او را ثقه می‌دانسته. مرحوم جد ما وقتی قم می‌آید یک خانمی بوده خانم احتجاب السلطنة این خانم احتجاب السلطنة خواهر محمود خان ذوالفقاری بوده زن متدینی بوده که مسجد خان زنجان را او ساخته. ایشان که قم می‌آیند سالی یک حجم زیادی گندم برایشان می‌فرستاده، ایشان تا وقتی که آن خانم زنده بوده شهریه نمی‌گرفتند چون همان گندمی که هم گندم خودشان تأمین می‌کردند هم گندم می‌فروختند و ادارۀ زندگی‌شان با او بوده. و تقریباً ۲، ۳ برابرش بهترین شهریه‌ها مبلغی بوده که برایشان حاصل می‌شده. غرضم این است که حالا فرض کنید ایشان مقید بودند که همیشه پنجشنبه‌هایی که افرادی را که یک عدۀ افراد را مقید بودند برایشان فاتحه بخوانند. من جمله برای خانم احتجاب السلطنة. پنجشنبه‌ها بعد از ظهر ایشان زیارت اهل قبور می‌رفتند، خیلی هم دور بوده، پل آهنچی آن موقع نبوده، منزل مرحوم جد ما همین جایی هست که اینجا هست. پل آهنچی نبوده می‌رفتند از پل علیخانی دور می‌زدند تقریباً نیم ساعت طول می‌کشیده تا به قبرستان بروند. گرد و غبار و چیز. مقید هم بودند هر روز پنجشنبه زیارت اهل قبور قبرستان حاج شیخ شرکت کنند. و بعد نسبت به کسانی که زنجان مدفون‌اند از متوفاها یکی یکی برایشان فاتحه می‌خواندند و تقید به این فاتحه داشتند. یک موقعی هم می‌گویند یادشان رفته بوده که برای این خانم احتجاب السلطنه. مقید بودند برای خانم احتجاب السلطنة فاتحه می‌خواندند. یادشان رفته بوده شب خواب می‌بینند که در خانۀ خانم احتجاب السلطنة دارند نان می‌پزند. خانم احتجاب السلطنة می‌گوید که دو تا نان هم ببرید منزل آقای زنجانی. ایشان هر وقت نان می‌پزد برای ما می‌فرسته البته این دفعه یادش رفته ولی. اینها معنایش این نیست که ایشان خانم احتجاب السلطنة را ثقه می‌دانسته و اگر روایتی از خانم احتجاب السلطنة نقل کند این معنایش این است که. نه آدمی بوده که حق به گردنش داشته برای ادای آن حق مقید بوده همیشه برایش فاتحه بخواند، دعا کند. حالا فرض کنید یک شخصی از مشایخ شیخ صدوق یک حقی به گردنش. ما چه می‌دانیم که چی بوده. حالا به تناسبات یاد بعضی از آدم‌هایی که این آقای میرمحمدی خدا رحمتشان کند می‌گفتند که دختر ایشان در کوچه چاه یک دفعه زمین فرو می‌رود، دختر ایشان در چاه می‌افتد. در محلۀ رهبر. یک بنده خدایی بود آقای آشیخ احمد ولد خان، آدم خیلی اهل خیری هم بود، دفتردار بود، من دیده بودمش برای اهل ساوه و آن طرف‌ها بود. می‌گفت هیچ کسی جرئت نمی‌کرده هیچ چیز کند. در چاه رفته بود این بچه را از چاه بیرون کشیده بود و می‌گفت بالا هم که آمد حالش بد شد، چون گاز داشت، ولی بالأخره آن را از چاه در آورد. بعد از انقلاب هم آن بنده خدا گرفتاری پیدا کرد، آقای میرمحمدی برای حل بعضی مشکلات کمکش کرد. ببینید حالا فرض کنید آقای میرمحمدی این بنده خدایی هست که این خدمت را در حقش کرده، بچه‌اش را از مرگ نجات داده، جانش را به خطر انداخته. حالا هر وقت مثلاً آن آقا را می‌بیند، من مکرر این قصه را از آقای میر محمدی شنیده بودم و ازش، هر وقت اسمش می‌آمد به خوبی ازش یاد می‌کرد. این معنایش این نیست که طرف را ثقه می‌دانسته. ممکن است ثقه هم نداند، ولی حق به گردنش دارد، دعا کردن یک نوع ادای حق است. البته استاد به گردن شاگرد حق دارد. گاهی اوقات ممکن است رضی الله عنه به خاطر حق استادی باشد ولی الزاما به این جهت نیست. الزاماً به این که حتماً حق استادی و امثال اینها باشد، حق تعلیم باشد امثال اینها نیست. ممکن است به جهت دیگری باشد. بنابراین این است که این رضی الله عنها، رحمه الله‌ها، امثال اینها، خود اینها دلیل بر وثاقت نیست. البته نوعاً مواردی که رضی الله عنه و رحم الله تعبیر شده قرائن دیگری بر وثاقت وجود دارد، اکثار روایت اجلا و امثال اینها. ولی اگر یک موردی باشد هیچ یک از این موارد نباشد ما بگوییم که آیا وثاقت دارد یا وثاقت ندارد آن مشکل هست.

چهارشنبه قرار شد یک روایتی بخوانیم. به مناسبت امام کاظم یک روایتی که احتمالاً از امام کاظم هست آن را بخوانیم خوب هست.

أَحْمَدَ بْنِ سُلَيْمَانَ، قَالَ: سَأَلَ رَجُلٌ أَبَا الْحَسَنِ عليه السلام وَ هُوَ فِي الطَّوَافِ، فَقَالَ لَهُ: أَخْبِرْنِي عَنِ الْجَوَادِ؟

فَقَالَ: «إِنَّ لِكَلَامِكَ وَجْهَيْنِ، فَإِنْ كُنْتَ تَسْأَلُ عَنِ الْمَخْلُوقِ؛ فَإِنَّ الْجَوَادَ الَّذِي يُؤَدِّي مَا افْتَرَضَ اللّٰه جل و عز عَلَيْهِ؛

جوادی که وصف مخلوق باشد کسی هست که وظایف الهی را که خدا به گردنش گذاشته انجام بدهد.

و البخیل من بخل بما افترض الله علیه. اصل جود و بخل نسبت به وظیفه‌شناسی الهی و عدم وظیفه‌شناسی هست.

و ان کنت طعن الخالق. اگر جواد در مورد خدا هست فهو الجواد ان اعطی و هو الجواد ان منع. خدا جواد هست چه بدهد چه ندهد.

لأنه ان اعطی عبداً اعطاه ما لیس له و ان منع منع ما لیس له. عبد چیزی ندارد که. خدا داده باشد تفضل است نداده باشد خب مال او نبوده که منع کرده. این است که این روایت شریفه.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان